

اگر شخصی در دادگاه‌های انقلاب فتنه‌انگیزی می‌کرد، آیت‌الله صدوقی فوراً موضع می‌گرفتند. آیت‌الله صدوقی سریع‌تر از دیگران متوجه مسائل می‌شدند. حتی در ماجرای بنی‌صدر و در دوران انتخابات ریاست جمهوری بنی‌صدر، متوجه قضایا شدند و به خوبی به میدان آمدند. آیت‌الله صدوقی، فعالیت و مبارزه‌ای را شروع می‌کردند، با شجاعت تا پایان کار می‌ایستادند و از هیچ چیز واهمه‌ای نداشتند و همواره از امام حمایت می‌کردند.

سلطنت و شورای سلطنت غیر قانونی اعلام شد، بنابراین ملاقات با او را پذیرفتند.

بزرگان و علما به پاریس رفت و آمد می‌کردند. بعضی ملاقات‌ها جنبه سیاسی داشت و بعضی هم صرفاً برای ملاقات و دیدار دوستانه با امام به پاریس می‌رفتند. در این دیدارها مصلحت‌اندیشی‌هایی صورت می‌گرفت. عده‌ای پیام‌های انقلابیون را از ایران به امام می‌رساندند. در این میان اشخاصی از جمله شهید مطهری پیام‌هایی را منتقل می‌کردند.

رابطه شما با آیت‌الله صدوقی بعد از انقلاب چگونه ادامه پیدا کرد؟

از آنجایی که ۱۰-۱۵ سال اقوام و آشنایان را ندیده بودم و از طرفی هم دو سال در عربستان سعودی زندانی بودم، به یزد سفری کردم تا اقوام را ملاقات کنم. زمانی که در عربستان بودم، هیچ‌کس از من خبری نداشت و حتی فکر می‌کردند که من کشته شده‌ام. در سفرم به یزد به ملاقات آیت‌الله صدوقی رفتم. ایشان به من گفتند که در یزد بمان. من هم گفتم: نه حاج‌آقا نمی‌توانم. آن زمان من در درس امام شرکت داشتم و نوشته‌های امام را می‌نوشتم. از طرفی ۱۰-۱۵ سال با امام انس گرفته بودم و دوری از ایشان برایم سخت بود. در این قضیه امام به من فرمودند که تکلیف است و مدتی در یزد بمان. در نهایت تصمیم بر این شد که در یزد بمانم، البته در این میان به تهران سفر می‌کردم و به یک سری کارها از جمله مسئله رفتاراندوم در جمهوری اسلامی رسیدگی می‌کردم. سپس به یزد بازگشتم تا در آنجا بمانم. در یزد مسئولیت‌های بسیاری به عهده من بود. مسئولیت دادگاه‌های انقلاب و مسائل قضایی، مسائل نظامی و تشکیل سپاه و ارگان‌های انقلابی (بالاخص در زمان شروع جنگ)، تشکیل بسیج، جهاد و مسائل فرهنگی جامعه به عهده ما بود. لازم به ذکر است که بگویم آن زمان مسائل قضایی و امور دادگاه‌ها حساسیت ویژه‌ای داشت و بسیار پرفراز و نشیب بود.

آیت‌الله صدوقی در شروع انقلاب که همه افراد شور انقلابی داشتند، اجازه نمی‌دادند فعالیت‌ها از مرز انصاف و مسائل اسلامی خارج شود. اگر ممکن است در این باره توضیح دهید.

در آن زمان یزد از حالت سکون و سکوت طولانی خارج شده بود و در زمینه فعالیت‌ها جهش بزرگی داشت. بعضی از احزاب و گروه‌ها در همه جا رخنه کرده بودند. این مسئله بالاخص با روی کار آمدن بنی‌صدر شدت گرفت. عده‌ای تندروی می‌کردند و در این میان آیت‌الله صدوقی سعی داشتند تا جلوی تندروی‌ها را بگیرند و در شرایط جامعه، اعتدال ایجاد کنند. معتقد بودند همه مردم باید زیر چتر ولایت حرکت کنند و وحدت خود را از دست ندهند، از همین رو اصطکاک‌هایی به وجود آمد. از آنجایی که عده‌ای از این افراد از سوابق انقلابی من و رابطه من با امام اطلاع داشتند، سعی می‌کردند تا خودشان را به من وصل کنند تا بتوانند جبهه‌ای در مقابل ایشان داشته باشند. من هم زیرکانه برخورد می‌کردم و معتقد بودم که وحدت در میان مردم یزد و

شد تا شاه بماند. گفتگو با افراد زیادی از جمله نهضت آزادی‌ها و مهندس بازرگان نشان می‌داد که آنها با این مسئله موافق هستند. البته امام در مقابل این مسئله ایستادند و حتی با روشنگری‌هایشان به دیگران نشان دادند که این پیشنهاد از جانب شاه، یک توطئه است و در نهایت توطئه را خنثی کردند. در همین اثنا افراد و حزب‌های مجلس مثل حزب ایرانی‌ها و دکتر بقائی شروع به صحبت‌های انقلابی کردند و شروع به اعلامیه دادن و مخالفت با دولت کردند. مجلس با مصاحبه‌ها و اعلامیه‌ها قصد داشت جوی را در ایران ایجاد کند که دولت باید عوض شود و نشان دهند که انقلابی شده‌اند و می‌خواستند همه تقصیرها را گردن دولت بیندازند و تا حدی هم توانستند. هویدا زندانی شد و نصیری را هم بازداشت کردند. در واقع می‌خواستند مردم را فریب دهند و نشان بدهند که دولت عوض شده است. شاه هم ظاهر سازی کرد و در سخنرانی‌اش گفت: «اکنون صدای انقلابی شما را شنیدم». خلاصه شاه همه مسائل را به گردن دولت انداخت و قصد داشت تا دولت جدیدی تشکیل دهد و مسلماً با اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی‌ها این دولت را تشکیل می‌داد و می‌خواست این خبر را بعداً به اطلاع مردم و امام برساند.

گویا وقتی این پیام به دست آیت‌الله صدوقی رسید تا به امام در پاریس برسانند، ایشان از سفر به پاریس منصرف شدند و در مهر ماه به یزد بازگشتند، اما دوباره با اصرار امام به پاریس رفتند. آیا شما از این جریان اطلاع دارید؟

اصرار از طرف امام را به خاطر ندانم. اوایل اقامت امام در پاریس، آیت‌الله صدوقی به آنجا سفر کردند. آن زمان علما از قم، تهران و حتی یزد به دیدار امام در پاریس می‌رفتند. شخصیت‌های سیاسی هم برای ملاقات امام به پاریس می‌رفتند. (گاهی به خاطر مسائل سیاسی و گاهی هم برای ملاقات با امام). شاه سید جلال تهرانی را به عنوان رئیس شورای سلطنت انتخاب کرده بود. سید جلال تهرانی اجازه ملاقات با امام را خواستار شد. امام در ابتدا برایش این شرط را گذاشته و فرموده بودند که باید سلطنت را غیر قانونی و شورای سلطنت را منحل اعلام کنید. او هم قبول کرد، اما امام فرمودند که باید کتبا بنویسی. او هم نیم ساعت فرصت خواست و متن را نوشت و این متن در سراسر دنیا اعلام شد و در نتیجه

اولین بار کجا و چگونه با آیت‌الله صدوقی آشنا شدید؟

همان‌طور که می‌دانید مبارزات آیت‌الله صدوقی در یزد بود. من از سال ۴۵-۴۶ در نجف خدمت امام بودم. علاوه بر درس و مباحثی که با امام مطرح می‌کردیم، درباره مسائل مبارزاتی هم با ایشان صحبت می‌کردیم. من در هجرت امام به کویت و پاریس همراهشان بودم و به‌طور مرتب در زمینه مبارزات با ایران در ارتباط بودم. اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های امام را از طریق تلفن به ایران می‌فرستادیم. پل‌های ارتباطی بسیاری در انتقال پیام‌های امام به ایران با ما همکاری می‌کردند. در این میان یزد یکی از پل‌های ارتباطی مهم و بیت آیت‌الله صدوقی مرکز این حرکت‌ها و مبارزات در یزد بود.

زمانی که شما در نجف بودید، ارتباط آیت‌الله صدوقی با امام چگونه بود؟

آیت‌الله صدوقی گاهی برای امام نامه می‌نوشتند. همچنین از طریق دوستانی که به نجف سفر می‌کردند، برای امام پیام می‌فرستادند. در این پیام‌ها در مورد مسائل مختلف بحث می‌کردند و سؤال و جواب‌هایی هم رد و بدل می‌شد. در اسناد ساواک در مورد این ارتباطات مدارکی وجود دارد. البته این ارتباط‌ها زمانی بیشتر شد که آیت‌الله صدوقی برای ملاقات امام به پاریس رفتند. شهید صدوقی در واقع واسطه سفارش‌های امام با برخی از علما و مبارزین بودند. ایشان حتی درباره بسیاری از مسائل، به مراجع نجف نامه هم می‌نوشتند. ایشان در مبارزات انقلابی تبحر و شجاعت ویژه‌ای داشتند و هیچ‌گاه نمی‌ترسیدند از اینکه در مبارزات چه اتفاقی خواهد افتاد. همچنین در زمینه نامه‌نویسی، توصیه و حتی نصیحت کردن بعضی از شخصیت‌های بزرگ فعالیت می‌کردند.

در خلال صحبت‌هایتان به سفر آیت‌الله صدوقی به پاریس اشاره کردید. آیت‌الله صدوقی گفته بودند که من به قم آمدم تا از قم به تهران و سپس از تهران به پاریس بروم. گویا شاه پیامی برای امام داشته و شخصی این پیام را برای آیت‌الله صدوقی می‌آورد تا ایشان در سفرشان به پاریس آن را به دست امام برسانند. مشورت‌هایی صورت گرفت و پیام به دست آیت‌الله صدوقی رسید. شما تا چه حد در جریان این ماجرا هستید؟ دیدگاهتان راجع به این ماجرا چیست؟

در این ماجرا فقط آیت‌الله صدوقی و امام از محتوای آن پیام باخبر بودند، اما از برخورد امام و آیت‌الله صدوقی در مقابل پیام شاه متوجه شدیم که مطلب خوشایندی در آن نوشته نشده بود. شاه در واقع قصد داشت تا ایشان در این میان وساطتی کنند و این هدف را با ارسال آن پیام به امام آغاز کرد، اما امام از همان ابتدا دست شاه را قطع کردند و در نتیجه رژیم سرراغ افراد دیگری از جمله لیبرال‌ها، مهندس بازرگان و آقای شریعتمداری رفت و در این میان بحث‌های مفصلی هم پیش آمد. البته امام باز هم در مقابل آنها ایستادند. شروع این مسائل زمانی بود که امام هنوز در نجف بودند و این ماجرا تا اقامت امام در پاریس همچنان ادامه داشت. در نهایت امام با سخنرانی و اعلامیه‌ای به این ماجرا پایان دادند. توطئه‌ای

خواهان سرعت عمل در کار پرونده‌ها بودند...



« شهید صدوقی و دادگاه‌های انقلاب » در گفت و شنود شاهد
یاران با حجت الاسلام و المسلمین محمدرضا ناصری

● دیدار

مانعت از تندروی در تمام مقاطع مبارزاتی و نیز پس از انقلاب؛ از ویژگی‌های برجسته شهید صدوقی بود. این ویژگی مخصوصاً هنگامی که پای جان و آبروی مردم در میان بود، جلوه بیشتری می‌یافت و لذا ایشان به هنگام رسیدگی مسئولین به پرونده‌های مطرح شده در دادگاه‌های انقلاب، ضمن درخواست تسریع در این امر، به‌شدت در برابر تندروی‌ها و تجاوز از حدود شرعی مقاومت می‌کردند و در این راه از هیچ سوزش و انتقادی نمی‌هراسیدند. حجت‌الاسلام ناصری به عنوان بالاترین مرجع قضایی وقت از این دقت‌های عالمانه سخن گفته‌اند.



علمای بلاد و اشخاصی بود که مورد توجه امام بودند. آیت‌الله صدوقی سسویق علمی بسیاری در حوزه و در میان افراد حوزه شهرت ویژه‌ای داشتند. از طرفی بسیاری از آقایانی که در تهران در رأس امور و سازمان‌ها قرار داشتند، در گذشته شاگرد ایشان بودند. آیت‌الله صدوقی مورد اعتماد امام و مردم بودند، پس به دو جهت همه اقشار به ایشان اعتماد داشتند. (۱) سسویق حوزوی ایشان و تربیت شاگردانی که در آن زمان هر کدامشان مسئولیت بزرگی در کشور داشتند. (۲) فعالیت‌ها و مبارزات ایشان در دوران قبل از انقلاب. ایشان به شخصیت‌هایی که به شهرهای مختلف از جمله زاهدان و سایر استان‌ها تبعید می‌شدند، رسیدگی می‌کردند و از حالشان غافل نمی‌شدند. حتی ایشان به ملاقات آیت‌الله خامنه‌ای که به ایرانشهر تبعید شده بودند، رفتند و با ایشان دیداری داشتند. به‌طور کلی آیت‌الله صدوقی مورد اعتماد مردم و سرمایه‌داران یزد بودند. بسیار دست و دلباز بودند و از کمک به هیچ‌کس دریغ نمی‌کردند. سخاوت و گذشت ایشان زبانزد بود و در اتفاقات، دید وسیع و نظر بلندی داشتند. پس: (۱) سسویق حوزوی و علمی. (۲) آشنایی با مسئولین (از آنجانی که آنها در گذشته شاگرد آیت‌الله صدوقی بودند). (۳) اعتماد مردم یزد به ایشان و نظر بلندی و دست و دلبازی آیت‌الله صدوقی همه و همه باعث شده بود تا اکثر توجهات به ایشان باشند.

آمده است که در واقعه زلزله طیس مردم به حکومت می‌گفتند که ما کمک‌های شما را نمی‌خواهیم و آیت‌الله صدوقی بسیار به ما کمک می‌کنند. اگر امکان دارد در این مورد برایمان توضیح دهید.

آن زمان من در نجف بودم؛ اما از قضایا باخبر بودم. استان یزد بهترین مقر امدادسانی را در طیس داشت. طیس یک راه به خراسان و یک راه به یزد داشت. مردم یزد از همین مسیر به مردم طیس کمک می‌کردند. حتی مراجع هم از یزد به کمک‌های خود را به طیس می‌فرستادند.

در ماجرای زلزله خراسان که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی رخ داد، امام خمینی به آیت‌الله صدوقی دستور دادند تا از زلزله‌زدگان پشتیبانی کنند اگر امکان دارد در این باره توضیح دهید.

آیت‌الله صدوقی در این زمینه فعالیت‌های بسیاری انجام دادند حتی خودشان چندین بار برای سرکشی به آنجا رفتند. ایشان و مردم یزد در حد توانشان به زلزله‌زدگان کمک کردند.

برخورد آیت‌الله صدوقی و رابطه‌شان با دادگاه‌های انقلاب چگونه بود؟

رابطه خوبی داشتند. آن زمان من مدتی حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب بودم. از طرفی مدت ۱۰-۱۲ سال شاگرد امام بودم. درباره مسائل اعدام و مصادره اموال بسیار با احتیاط رفتار می‌کردم. یک

روز در قم در مدرسه فضیله خدمت امام رفتم و قبل از اینکه ایشان سخنرانی خود را شروع کنند، با ایشان صحبت کردم و به امام گفتم: «حالا که من طبق فرمایش شما و آیت‌الله صدوقی به یزد رفته‌ام، به من بگوئید که در مورد مسائل اعدام و مصادره اموال چه کار کنم؟ من مایلم که با آیت‌الله صدوقی در این باره مشورت کنم.» امام فرمودند: «هر چه آیت‌الله صدوقی بگویند، نظر من و هر چه ایشان عمل کنند مورد تأیید من است.» شب‌ها با دادستان به منزل شهید صدوقی می‌رفتم و با ایشان درباره مسائل مشورت می‌کردیم. وقتی به یزد آمدم از آیت‌الله صدوقی در زمینه دادگاه‌های انقلاب مشورت می‌گرفتم. حتی در برخی از پرونده‌ها خط و امضای ایشان مشاهده می‌شود. گاهی اوقات در حل مسئله‌ای کند پیش می‌رفتم و ایشان می‌گفتند حل کنید بروید.

شما اشاره کردید که ایشان در برخورد با مسائل حادتر از شما عمل می‌کردند، اما در برخی اسناد تناقض می‌بینیم. ایشان در مبارزات انقلابی به گونه‌ای امور را مدیریت می‌کردند که با وجود کمترین شهید، نهضت به‌خوبی پیش می‌رفت و مراقب بودند که حرکات حاد نشود و جامعه به مشکل برنخورد. از طرفی در برخی اسناد آمده است که آیت‌الله صدوقی اخلاق حادتری از امام داشتند، خصوصاً در ماجرای تعطیلی جشن نیمه شعبان. از سوی دیگر بعد از انقلاب آیت‌الله صدوقی می‌گوشیدند تا جلوی تندروی‌هایی را بگیرند و در عین حال اگر به ماجرای بنی صدر نگاه کنیم، خواهیم دید که ایشان در صف اول مخالفت با بنی صدر

عده‌ای در این میان بهانه‌گیری‌ها و حرکت‌هایی می‌کردند و من هم جلوی آنها می‌ایستادم. افرادی به این دلایل دستگیر می‌شدند و ما آنها را نصیحت می‌کردیم. حتی از آیت‌الله صدوقی درخواست می‌کردم که این افراد را به صورت گروهی نزد ایشان ببرم. آیت‌الله صدوقی هم آنان را می‌پذیرفتند و همه آنها را نصیحت می‌کردند و آن اشخاص نیز بابت کارهایی که انجام داده بودند، عذرخواهی می‌کردند. اوایل دوران بیماری امام بود و ایشان تازه از بیمارستان به منزلی در منطقه شمیران رفته بودند. آن روز حاج احمد آقای خمینی به من گفتند: «قصه یزد چیست؟» گفتم: «به نظر من رهبریت و جایگاه آیت‌الله صدوقی در یزد باید تقویت شود. بهتر است که امام پیامی را از طریق اعلامیه به مردم برسانند تا بدین وسیله، حضور آیت‌الله صدوقی و جایگاه ایشان در یزد تقویت شود.» امام هم به مناسبتی اعلامیه‌ای صادر کردند و در متن آن از آیت‌الله صدوقی تقدیر و تجلیل کردند. به این ترتیب جایگاه آیت‌الله صدوقی در یزد بیش از پیش تقویت شد. همین مسئله باعث شد تا تعارضات، ناشی‌گری‌ها و تندی‌ها در یزد از بین برود. برای کمک به اعتدال اوضاع جامعه یزد، ما هم با تندرورها صحبت و سعی می‌کردیم تا آنها دست از تندروری‌هایشان بردارند، تا اینکه مسئله جنگ به وجود آمد و بسیاری از آنها به جبهه‌ها رفتند، عده‌ای مفقود شدند و افرادی هم که ماندند، آرام‌تر شده بودند و مانند گذشته تندروری نمی‌کردند. محیط یزد بسیار آرام شده بود. آیت‌الله صدوقی با استواری به مدیریت خویش ادامه می‌دادند و با امام هم در ارتباط بودند. ایشان بسیار تیزبین بودند و سریع متوجه قضایا می‌شدند و از طرفی به خاطر پاکي وجودشان اگر متوجه می‌شدند که اشخاصی برخلاف مسیر انقلاب حرکت می‌کنند، بسیار ناراحت می‌شدند و فوراً برای رسیدگی اقدام می‌کردند. من هم با اخلاق آیت‌الله صدوقی آشنایی داشتم. اگر مسئله‌ای ناراحتشان می‌کرد، فوراً تماس می‌گرفتم تا اقدامات لازم انجام شود. البته در این میان من برخی از مسائل را برایشان باز می‌کردم و اندکی آرام‌تر می‌شدند. اگر شخصی در دادگاه‌های انقلاب فتنه‌انگیزی می‌کرد، آیت‌الله صدوقی فوراً موضع می‌گرفتند. آیت‌الله صدوقی سریع‌تر از دیگران متوجه مسائل می‌شدند. حتی در ماجرای بنی صدر در دوران انتخابات ریاست جمهوری بنی صدر، متوجه قضایا می‌شدند و به‌خوبی به میدان آمدند. آیت‌الله صدوقی هرگاه فعالیت و مبارزه‌ای را شروع می‌کردند، با شجاعت تا پایان کار می‌ایستادند و از هیچ‌چیز واهمه‌ای نداشتند و همواره از امام حمایت می‌کردند. البته نفوذ آیت‌الله صدوقی منحصر به استان یزد نبود، بلکه ایشان در مناطق مجاور از جمله سیستان و بلوچستان هم نفوذ داشتند.



به امام گفتم: «حالا که من طبق فرمایش شما و آیت‌الله صدوقی به یزد رفته‌ام، به من بگوئید که در مورد مسائل اعدام و مصادره اموال چه کار کنم؟ من مایلم که با آیت‌الله صدوقی در این باره مشورت کنم.» امام فرمودند: «هر چه آیت‌الله صدوقی بگویند، نظر من و هر چه ایشان عمل کنند مورد تأیید من است.» شب‌ها با دادستان به منزل شهید صدوقی می‌رفتم و با ایشان درباره مسائل مشورت می‌کردیم.

هم چنین سایر استان‌ها باید وجود داشته باشد و رهبریت آیت‌الله صدوقی در یزد باید حفظ شود و نباید رهبریت در یزد تقسیم شود. عده‌ای در این میان بهانه‌گیری‌ها و حرکت‌هایی می‌کردند و من هم جلوی آنها می‌ایستادم. افرادی به این دلایل دستگیر می‌شدند و ما آنها را نصیحت می‌کردیم. حتی از آیت‌الله صدوقی درخواست می‌کردم که این افراد را به صورت گروهی نزد ایشان ببرم. آیت‌الله صدوقی هم آنان را می‌پذیرفتند و همه آنها را نصیحت می‌کردند و آن اشخاص نیز بابت کارهایی که انجام داده بودند، عذرخواهی می‌کردند. اوایل دوران بیماری امام بود و ایشان تازه از بیمارستان به منزلی در منطقه شمیران رفته بودند. آن روز حاج احمد آقای خمینی به من گفتند: «قصه یزد چیست؟» گفتم: «به نظر من رهبریت و جایگاه آیت‌الله صدوقی در یزد باید تقویت شود. بهتر است که امام پیامی را از طریق اعلامیه به مردم برسانند تا بدین وسیله، حضور آیت‌الله صدوقی و جایگاه ایشان در یزد تقویت شود.» امام هم به مناسبتی اعلامیه‌ای صادر کردند و در متن آن از آیت‌الله صدوقی تقدیر و تجلیل کردند. به این ترتیب جایگاه آیت‌الله صدوقی در یزد بیش از پیش تقویت شد. همین مسئله باعث شد تا تعارضات، ناشی‌گری‌ها و تندی‌ها در یزد از بین برود. برای کمک به اعتدال اوضاع جامعه یزد، ما هم با تندرورها صحبت و سعی می‌کردیم تا آنها دست از تندروری‌هایشان بردارند، تا اینکه مسئله جنگ به وجود آمد و بسیاری از آنها به جبهه‌ها رفتند، عده‌ای مفقود شدند و افرادی هم که ماندند، آرام‌تر شده بودند و مانند گذشته تندروری نمی‌کردند. محیط یزد بسیار آرام شده بود. آیت‌الله صدوقی با استواری به مدیریت خویش ادامه می‌دادند و با امام هم در ارتباط بودند. ایشان بسیار تیزبین بودند و سریع متوجه قضایا می‌شدند و از طرفی به خاطر پاکي وجودشان اگر متوجه می‌شدند که اشخاصی برخلاف مسیر انقلاب حرکت می‌کنند، بسیار ناراحت می‌شدند و فوراً برای رسیدگی اقدام می‌کردند. من هم با اخلاق آیت‌الله صدوقی آشنایی داشتم. اگر مسئله‌ای ناراحتشان می‌کرد، فوراً تماس می‌گرفتم تا اقدامات لازم انجام شود. البته در این میان من برخی از مسائل را برایشان باز می‌کردم و اندکی آرام‌تر می‌شدند. اگر شخصی در دادگاه‌های انقلاب فتنه‌انگیزی می‌کرد، آیت‌الله صدوقی فوراً موضع می‌گرفتند. آیت‌الله صدوقی سریع‌تر از دیگران متوجه مسائل می‌شدند. حتی در ماجرای بنی صدر در دوران انتخابات ریاست جمهوری بنی صدر، متوجه قضایا می‌شدند و به‌خوبی به میدان آمدند. آیت‌الله صدوقی هرگاه فعالیت و مبارزه‌ای را شروع می‌کردند، با شجاعت تا پایان کار می‌ایستادند و از هیچ‌چیز واهمه‌ای نداشتند و همواره از امام حمایت می‌کردند. البته نفوذ آیت‌الله صدوقی منحصر به استان یزد نبود، بلکه ایشان در مناطق مجاور از جمله سیستان و بلوچستان هم نفوذ داشتند.

شما به نقش آیت‌الله صدوقی در تشکیل ارگان‌ها و نهادهای انقلابی اشاره کردید. وقتی به فعالیت‌های آیت‌الله صدوقی نگاه می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که ایشان دو بخش کاملاً متضاد را پشتیبانی می‌کردند. یک بخش ارگان‌های حکومتی (نه دولتی) مثل سپاه، بسیج و سازمان تبلیغات اسلامی و بخش دیگر ارگان‌ها و مؤسسات مردمی همچون مدارس علمیه، مساجد، در مانگاها، بیمارستان‌ها، کتابخانه‌ها و صندوق‌های قرض الحسنه. در واقع آیت‌الله صدوقی هم نقش حکومتی داشتند و هم نقش مردمی. چه چیزی باعث شده بود که آیت‌الله صدوقی هم مورد اعتماد مردم باشند و هم مورد اعتماد حکومت؟ و نقش ایشان در تأسیس ارگان‌ها چه بود؟

اوایل انقلاب محوریت مسائل حکومتی در یزد به دست

بودند. در مورد این تناقض‌ها برای ما توضیح دهید.

آیت‌الله صدوقی بر اساس درکی که از قضایا داشتند و وظیفه‌ای که بر دوشان بود عمل می‌کردند. ایشان طبعاً آرام بودند. آدم خشنی نبودند. اهل معاشرت و حضور در جلسات و بسیار خوش‌مشرب بودند. در دورانی از انقلاب، یعنی بعد از ۱۵ خرداد تا دو سه سال قبل از پیروزی انقلاب، آرامشی بر جامعه حکمفرما بود. آیت‌الله صدوقی که در یزد بودند، مسائل انقلاب را حس می‌کردند و زمانی که انقلاب شروع شد، ایشان با شجاعت به میدان آمدند. اگر مسئله‌ای برای ایشان جا می‌افتاد و متوجه می‌شدند که آن مسئله تکلیف و یا دستوری از جانب امام است، با شجاعت تا پایان کار می‌ایستادند. حتی در تظاهرات شهر یزد، سایرین به آیت‌الله صدوقی می‌گفتند، داخل صف تظاهرات نیاید، خطرناک است؛ اما ایشان با شجاعت به سرایان می‌گفتند: «اگر می‌خواهید به من تیر بزنید، من آمادام».

منظور من تناقض بین حضور ایشان در صف مقدم مبارزات و از طرفی تعدیل در فعالیت‌ها بود.

آیت‌الله صدوقی هر گاه تشخیص می‌دادند که باید برای انقلاب حرکت کنند و گام بردارند، فوراً به میدان می‌آمدند و هیچ‌کس جلودار ایشان نبود.

درباره نقش آیت‌الله صدوقی در جبهه‌ها هم بر ایمان بگوئید. آیت‌الله صدوقی سال ۱۳۶۱ به شهادت رسیدند. ایشان تنها دو سال به امور جبهه‌ها رسیدگی کردند؛ اما در این دو سال در تمام صحنه‌های جبهه حضور داشتند و به کردستان سرکشی می‌کردند. آثار مختلفی از جمله میادینی از ایشان به جا مانده است. من مدتی در یزد بودم و به خاطر دارم که در دوران جنگ، یزد از بزرگ‌ترین شهرهایی بود که به پشتیبانی جبهه برخاسته بود. بچه‌های کردستان از آنجایی که سوابق امدادی یزد در جبهه‌ها را می‌دانستند، تماس می‌گرفتند و به ما می‌گفتند که به چه چیزهایی نیاز دارند. گاهی اوقات به وسایل کمیابی نیاز داشتند و تهیه آنها مشکل بود، ما هم فوراً با بازارباز تماس می‌گرفتیم و از او می‌خواستیم تا نیازهای بچه‌ها را تهیه کند. امدادسانی از حوصلت‌های مردم خونگرم یزد است. تیپ امدادی یزد، کمک‌های بسیاری برای لشکرهایی از جمله لشکر نجف ارسال می‌کرد. هیچ‌کس حاضر نبود که تیپ یزد را از لشکر نجف جدا کند، چون با این کار به امدادسانی‌ها لطمه وارد می‌شد. در این میان آیت‌الله صدوقی در جبهه‌ها حضور می‌یافتند و با اینکه کمک‌های خود و مردم را به جبهه‌ها می‌فرستادند. البته شهرهای دیگر از جمله اصفهان هم در امدادسانی به جبهه‌ها فعال بودند؛ اما این شهرها به دلیل بزرگی شان با یزد قابل مقایسه نیستند.

در اسناد آمده است که قبل از انقلاب اسلامی آیت‌الله صدوقی در شهرکرد حوزه علمیه‌ای ساختند. در این مورد بر ایمان توضیح دهید.

آیت‌الله صدوقی در کردستان حوزه‌ای ساختند، اما در شهرکرد حوزه علمیه‌ای ناساختند. ایشان به توصیه انجمن جمع‌بعضی از شهرها، به طلاب شهریه می‌دادند و کمک‌های بسیاری به حوزه می‌کردند.

آیت‌الله صدوقی در کمک به حوزه‌های شهرکرد و حضور در کردستان، خواه ناخواه با برادران اهل سنت برخورد داشتند. در مورد نحوه برخوردشان با آنها بگوئید.

ایشان همواره در برخوردهایشان سعه صدر داشتند و نظر آنها را جلب می‌کردند. در واقع مصلحت جنگ بود و از این طریق زمینه‌ای را آماده می‌کردند تا جنگ به پیروزی برسد.

از شوخ‌طبعی‌های ایشان بر ایمان بگوئید. آیت‌الله صدوقی بسیار شوخ‌طبع بودند، اما گاهی اوقات اگر در جلسهای مشاهده می‌کردند که مستولین و مجریان امور حرف ایشان را قبول نمی‌کنند، ناگهان از عصبانیت عمامه را بر زمین می‌گذاشتند و با دست به صورت خود می‌زدند و می‌گفتند: «خدا مرا چه بکند از دست شماها». و از این کار ایشان، همه می‌ترسیدند، رنگ رخسارها زرد می‌شد و فوراً همه کارها انجام می‌شد. در واقع این اقدام آیت‌الله صدوقی همیشه کارساز بود. البته من هیچ‌وقت نفهمیدم که آیا ایشان واقعا عصبانی می‌شدند یا اینکه عصبانیتشان ساختگی بود. بعد از اینکه همه می‌ترسیدند و سخن آیت‌الله صدوقی را قبول می‌کردند، ایشان عمامه را بر سر می‌گذاشتند و آرام می‌شدند.

برخورد آیت‌الله صدوقی را با منافقین از شروع نهضت تا شهادت آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله مدنی بر ایمان بگوئید و برخورد آیت‌الله صدوقی در مقابل منافقین در ماجرای به شهادت رسیدن انجمن جمع‌بعضی چه بود؟

آیت‌الله صدوقی در مورد این مسائل بسیار دقیق و حساس بودند و بسیار بی‌پرده مسائل را بیان می‌کردند، از این رو منافقین نسبت به

ایشان خیلی تیزبین بودند و خیلی سریع متوجه مسائل می‌شدند و با همان صراحت لهجه به افشاکاری می‌پرداختند، از این رو منافقین بغض و کینه عمیقی از ایشان به دل گرفته بودند. وصیت‌نامه شخصی که آیت‌الله صدوقی را ترور کرده بود در تهران پیدا شد. او در وصیت‌نامه خود را معرفی کرده و نوشته بود که می‌خواهم بسا این کار به خدا مقرب شوم تا امثال این شخص را که مانع از تشکیل جامعه بی‌طبقه توحیدی می‌شوند، از سر راه مردم بردارم.»

آیت‌الله صدوقی حساس بودند. ما در یزد راحت‌تر از جاهای دیگر توانستیم مسئله بنی‌صدر را حل کنیم. آن زمان بنی‌صدر دفاتری را به نام دفاتر هماهنگی به راه انداخته بود که ظاهراً مرکز تجمع، ولی در واقع مرکز فساد بود. مراکز هم به راه انداخته بود به نام مرکز تقیه اسلامی که کتاب‌هایی را هم در آن مرکز گذاشته بود. بعد از مدتی دیدیم که رفت و آمدها به مرکز زیاد شده است و ارتباطات شدید است. منافقین هم به این مراکز رفت و آمد داشتند. نزد آیت‌الله صدوقی رفتیم و گفتیم که می‌خواهیم این دفاتر را جمع کنیم. آن زمان ما در حیطه امور دادگاهی آمادگی این کار را داشتیم. بلافاصله آیت‌الله صدوقی در نماز جمعه به مردم گفتند: «شنیده‌ایم که اینجا دفتر باز کرده‌اند و کارهایی می‌کنند. این دفترها نباید اینجا باشند. مردم من نمی‌گویم بکنیدشان، فقط بروید و بساطشان را جمع کنید.» از آنجایی که می‌دانستیم به خاطر صحبت‌های آیت‌الله صدوقی مردم به آن دفاتر هجوم می‌آوردند و آنها را به هم می‌ریزند، تصمیم گرفتیم قبل از رسیدن مردم به آن دفاتر آن مراکز را جمع کنیم. فوری به چند نفر از افراد دادگاه گفتیم که به ساختمان این دفترها بروید و هر چه در آن مراکز وجود دارد، جمع کنید و به داسرا بیاورید. در ساختمان را هم ببندید و همان‌جا بایستید. در واقع آیت‌الله صدوقی بسیار سریع‌تر از سایرین به باطن نفاق پی بردند؟

بله، ایشان خیلی تیزبین بودند و خیلی سریع متوجه مسائل می‌شدند و با همان صراحت لهجه به افشاکاری می‌پرداختند، از این رو منافقین بغض و کینه عمیقی از ایشان به دل گرفته بودند. وصیت‌نامه شخصی که آیت‌الله صدوقی را ترور کرده بود در تهران پیدا شد. او در وصیت‌نامه خود را معرفی کرده بود و درباره کاری هم که قرار بود انجام دهد، صحبت کرده و نوشته بود که می‌خواهم با این کار به خدا مقرب شوم تا امثال این شخص را که مانع از تشکیل جامعه بی‌طبقه توحیدی می‌شوند، از سر راه مردم بردارم.» در واقع با شستشوی مغزی این شخص، کینه‌ای در دل او نسبت به



آیت‌الله صدوقی ایجاد کردند.

شهادت آیت‌الله صدوقی چه اثری بر شهر گذاشت؟

پس از به شهادت رسیدن آیت‌الله صدوقی، یزد مورد توجه تمام استان‌های ایران قرار گرفت و علما و بزرگان بسیاری برای مراسم تشییع جنازه ایشان به یزد آمدند. شهر به هم ریخت و تا چند روز یزد روی پایش بند نبود و کنترل بسیاری از مسائل از دست همه خارج شده بود. مردم یزد داغ بزرگی را بر سینه‌شان احساس می‌کردند. وجود آیت‌الله صدوقی افتخار بزرگی برای مردم یزد بود. البته با به شهادت رسیدن ایشان تحول عظیمی در برخی از قضایا به وجود آمد. افرادی که به منافقین به دید صحیح نگاه می‌کردند و به باطن منافقین بی‌نبره بودند، پس از این ماجرا متوجه عمق مطلب شدند. در حقیقت این واقعه مردم یزد را بیمه کرد تا در آینده دچار آفات نشوند.

با توجه به اینکه شما در دادگاه‌های انقلاب مسئولیت به عهده داشتید، مسلماً از هدف نهایی منافقین از ترور آیت‌الله صدوقی مطلع هستید. اگر امکان دارد در این مورد توضیح دهید. در

نهیج‌البلاغه آمده است که قلب منافق ورای لسان و لسان مؤمن ورای قلب اوست. جمله اول به این معنی است که منافق حرفی را به زبان می‌آورد و سپس به آن فکر می‌کند. منافقین دوراندیش نیستند و با احساس خود کارها را انجام می‌دهند نه با عقل و تفکر. ابتدا مسئله‌ای را احساس و سپس بر طبق آن احساس حرکتی را آغاز می‌کنند و بعد از انجام کار متوجه می‌شوند که چه خطائی کرده‌اند. منافقین نمی‌دانستند که به شهادت رساندن این بزرگان چه تبعاتی در پی خواهد داشت و فکر نمی‌کردند که این کار چه لطمه بزرگی به آنها وارد می‌سازد و تصور نمی‌کردند که به شهادت رساندن این بزرگان، مانع از رسیدن به نیت‌های شومشان خواهد شد. آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله دستغیب، شهید اشرفی و شهید مدنی بسیار شخصیت‌های پرنفوذی بودند و در میان مردم به روشنگری و افشای حقایق می‌پرداختند و مبارزات انقلاب را بر پا نگه می‌داشتند. این علما پشتوانه امام بودند و افکار امام را ترویج می‌دادند و مردم هم به آنها اطمینان کامل داشتند. نفاق فکر می‌کرد که حضور این بزرگان در جامعه مانع از نفوذ آنها در بین مردم خواهد شد و این علما را به قول خودشان سد راه جامعه بی‌طبقه توحیدی می‌دانستند و فکر می‌کردند که اگر این شخصیت‌های بزرگ را به شهادت برسانند، می‌توانند خود را به مردم نزدیک کنند و قادر خواهند بود که به هر کاری دست بزنند. در حالی که به این نکته توجه نکردند که اگر این اشخاص را که محبوب مردم و عناصر دینی بودند و با دین و فطرت مردم سر و کار دارند به شهادت برسانند، در واقع هستی و ناموس مردم را گرفته‌اند و در نتیجه در میان مردم منفور خواهند شد. زمانی که آن جوان منافق، آیت‌الله صدوقی را بغل کرد و انفجار رخ داد، مردم ابتدا از صدای انفجار فرار کردند، سپس جلو آمدند و با دیدن آن جوان روی زمین تصور کردند که او پاسدار است؛ اما وقتی متوجه شدند که آن شخص از منافقین است به او لگد زدند و مأمورین هم فوراً جنازه او را از روی زمین برداشتند. در غیر این صورت مردم او را تکه‌تکه می‌کردند. البته در همان ابتدا پیکر آیت‌الله صدوقی از زمین برداشته شد.

آیا آیت‌الله صدوقی هنگام حضورشان در پاریس غیر از ملاقات با امام برنامه دیگری هم داشتند؟

با دوستان مشورت می‌کردند و همگی دور هم جمع می‌شدند، از جمله با حاج آقا احمد خمینی مسائلی را بررسی می‌کردند؛ اما بحث‌ها در مورد جنبه‌های حرکات سیاسی اشکار نبود و بیشتر محافلی بود که در آن به بررسی برخی مسائل پرداخته می‌شد.

درباره کسالت آیت‌الله صدوقی بر ایمان توضیح دهید.

ایشان بیماری قند شدید داشتند و این بیماری بسیار ایشان را اذیت می‌کرد. البته یک بار پیش از آن چشمشان را در بیمارستان شهید رجایی عمل کرده بودند. یک بار هم به خاطر عارضه‌ای که از بیماری قندشان به وجود آمده بود، در بیمارستان شهید رجایی بستری شده بودند. بعد از شهادتشان دکترهایی که ایشان را معاینه کرده بودند می‌گفتند ما بسیار نگران بودیم، چون بیماری قند آیت‌الله صدوقی شدت گرفته بود و بسیار ایشان را اذیت می‌کرد و ما احتمال می‌دادیم که قند ایشان را از پا درآورده؛ ولی حیاتشان با معجزه بود. خدای متعال در نهایت شهادت را نصیب ایشان کرد و نگذاشت تا در بستر بیماری از دنیا بروند و این نتیجه خلوص ایشان درباره اسلام، انقلاب، خدمات و فداکاری‌های ایشان نسبت به جبهه‌ها، مؤمنان و مستضعفان بود. ایشان به خواست خدا در خانه خدا (مسجد) در نماز جمعه به شهادت رسیدند و از شهدای محراب شدند. این مسئله عظمت، فضیلت و کمال بالایی برایشان به همراه داشت و خداوند آن را بر صفحه اعمال این بزرگوار ثبت کرد. ■